

برق

نشریه دانشجویی
بارقه
شماره ۴۸
فروردین ماه ۱۴۰۴
دانشکده مهندسی برق
دانشگاه صنعتی شریف

وبسایت: www.baqqa.com
۱۴۰۴



نشریه دانشجویی بارقه

صاحب امتیاز: انجمن علمی-فرهنگی دانشکده مهندسی برق دانشگاه صنعتی شریف (رسانا)
شماره ۴۸ - فروردین ماه ۱۴۰۴

دست اندرکاران

مدیرمسئول: محمّد مختاری / **سرمدیر:** زهرا شاه حسینی / **گروه تحریریه:** زهرا شاه حسینی - محمّد مختاری - زهرا آقائی پور - آوین سلمان پور - پرهام طالب خاهه - آوین کریمی - پرنیا رضایی - سید امیر مهدی صدرزاده - احسان عرب - شیدا فاطمی زاده / **همکاران این شماره:** دکتر محمد فخارزاده - محمد مهدی شمسایی / **صفحه آرا:** محمّد مختاری - آیناز رضایی زاده / **ویراستار:** محمّد مختاری / **طراح جلد:** مانی توجهی + Leonardo.Ai

@Bareghe_EE

فهرست

- ۲ به آر، تا بهار شود
۳ مناسبتی
۳ از آتش تا بهار
۴ این تمرینو هم بزnm بعد فقط عید، عید، عید
۵ دل چسب را دل چسب تر می کند
۶ علمی
۶ دیداری تازه
۶ ادبی
۶ بهار آمد، دل شکفت یا خاطر خمید؟
۸ نوروز کهن سال
۹ سیب همان سیب است
۱۰ در جریان
۱۰ برق نامه ۳ ۱۴۰۳
۱۱ سرگرمی
۱۱ بیک نوروزی
۱۴ با استرس نمی جنگم؛ باهاش می سازم
۱۵ برق سه فاز

به آر، تا بهار شود سرمقاله

گابریل مارکز

نویسنده و ناشر کلمبیایی



زهرا شاه حسینی

ورودی ۱۴۰۲



شکوفه ای را از عطر خود بی نصیب نمی گذارد. زمان از کف مده و همین امروز لبخند بزن، در آغوش بگیر و از محبت سخن بگو. شاید فردا هیچ وقت نیاید و تو با حسرت روزهایی بمانی که مشغولیت های زندگی تو را از دیدن رنگین کمان های ساده بازداشتند. دوستان را مانند بوته های گل حفظ کن و نیازت به حضورشان را چون بارانی نرم در گوشان زمزمه کن. مهربانانه دوستشان داشته باش و اجازه مده روزهایت در سکوت بگذرد. برای گفتن «سال نو مبارک»، «دوستت دارم»، «متشکرم» و دیگر واژه های محبت آمیز تعلل نکن. هیچ کس تو را به خاطر افکار ناگفته ات به یاد نخواهد آورد. پس از خداوند خرد و جرئت بیان احساسات را طلب کن، تا دوستانت بدانند حضورشان چقدر برایت عزیز است و همچون بهاری باش که با هر وزش نسیم، عطر عشق را در جهان می پراکند.

احساسات به پایان می رسانم. به دوستانم می گویم که دوستشان دارم، بی آنکه لحظه ای را از دست بدهم. ای انسان ها، چه بسیار از شما آموخته ام. آموخته ام که همه در جستجوی قله ها هستند، اما زیبایی حقیقی در قدم هایی است که در میان عطر شکوفه ها و سبزی دشت ها برای رسیدن به اوج برمی داریم. مثل جوانه ای که از دل خاک سرد سر بر می آورد و آسمان را می جوید. آموخته ام که وقتی کودکی برای نخستین بار انگشتان پدرش را محکم می گیرد، همان گونه که غنچه ای به شاخه می آویزد، پیوندی جاودانه می سازد. فردا برای هیچ کس تضمین نشده است، نه برای غنچه ای نرسته و نه برای درختی کهن سال. شاید امروز آخرین باری باشد که صدای خنده کسانی را می شنوی که دوستشان داری، پس چون بهاری باش که هیچ

اکنون که بهار مرا مهمان خود کرده و تکه ای از زندگی به من بخشیده است، آغوشم را برای شکوفه ها باز می کنم، گویی از زمستانی هزارساله بازگشته ام. عطر باران را نفس می کشم، آفتاب را به گونه هایم دعوت می کنم و با هر نسیم، رقص سبزه ها را تماشا می کنم. رؤیا را به خواب ترجیح می دهم، زیرا فهمیده ام به ازای هر دقیقه چشم به هم گذاشتن ۶۰ ثانیه نور از دست می دهیم. قدم می زنم آنگاه که دیگران در سایه ها پنهان شده اند، بیدار می مانم به گاه خوابشان و صدای شکفتن غنچه ها را می شنوم. رنج هایم را بر برگ های نازک می نویسم و به نسیم می سپارم تا از دشت ها عبور کنند و محو شوند. به هر جوانه ای که از خاک سر بر می آورد، خوشامد می گویم. اکنون که بهار سهم من است، هر روز را با لبخند آفتاب آغاز می کنم و با رنگین کمانی از

از آتش تا بهار

تأثیر داستان سیاوش بر آیین‌های نوروزی

دکتر محمد فخارزاده

عضو هیئت علمی دانشکده برق



سیاوش در فلات ایران نسبت می‌دهد. گروهی معتقدند مراسم چهارشنبه‌سوری بزرگداشت برداشتن سیاوش از آتش است. ایرانیان پنج‌روز آخر سال، آیین‌هایی به یاد سیاوش برپا می‌داشتند و نهایتاً نوروز روز رستاخیز و بازگشت سیاوش است یا روزی که کیخسرو انتقام سیاوش را از افراسیاب می‌گیرد و به‌نوعی نماد پیروزی خورشید و نور بر تاریکی و زمستان است. ارگ عالی بخارا، در ازبکستان امروزی، به‌عنوان نمادی از سوگ سیاوش و جشن رستاخیز او در نوروز شناخته می‌شود.

اسطوره‌شناسی سیاوش و پیوند سیاوش با گیاهان و کشاورزی هم موضوع تحقیقات متنوعی بوده که نتیجه می‌گیرد سیاوش یکی از ایزدان نباتی بوده که شهید می‌شود تا بهار بیاید. بعد از اسلام باتوجه‌به شباهت بخش‌هایی از زندگی سیاوش با حضرت ابراهیم، حضرت یوسف و امام حسین(ع) داستان او به شیوه‌ای دیگر در بستر تاریخ جریان می‌یابد. گروهی بر این باورند که برخی از آیین‌های سنتی سوگ

ازدواج او در می‌آورد. مهر روزافزون افراسیاب به سیاوش آتش حسادت گرسیوز برادر افراسیاب را تیز می‌کند. او نیرنگی می‌زند تا سیاوش را از چشم افراسیاب بیندازد و آن دو را رودروی هم قرار دهد. تا اینکه پس از نبردی نابرابر سیاوش را دست‌بسته و غرقه خون گردن می‌زنند. از خون سیاوش در خاک گیاهی می‌روید که آن را پر سیاوشان می‌نامند و درمان بسیاری از بیماری‌هاست. در تعبیری شاعرانه گل لاله واژگون هم که در نقوش ساسانی دیده می‌شود در سوگ سیاوش سر را به زیر افکنده است.

چو سرو سیاوش نگویند دید سرابیده و دشت خونسار دید بیفکنند سر را ز اندوه نگویند بشد زان سپس لاله واژگون



سیاوش در قالب عزاداری بر سیدالشهدا تا امروز ادامه یافته است. حسین منزوی غزل‌سرای بزرگ معاصر در غزلی شیوا می‌گوید:

ای خون اصیلت به شتک‌ها ز غدیران افشانده شرف‌ها به بلندای دلیران جاری شده از کرب و بلا آمده و آنگاه آمیخته با خون سیاوش در ایران ای جوهر سرداری سرهای بریده وی اصل نمیرندگی نسل نمیران

داستان سیاوش از زیباترین و پرشکوه‌ترین داستان‌های شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده کاخ نظم بلند، است که در بهار ۱۴۰۴ روزهای یکشنبه در جلسات حلقه ادبی رسانا به بازخوانی آن می‌پردازیم.

داستان سیاوش یکی از شاهکارهای حکیم ابوالقاسم فردوسی است که تأثیر عمیقی بر فرهنگ و ادب ایران‌زمین گذاشته است. در روزگار معاصر نیز داستان زیبای سووشون اثر مرحوم دکتر سیمین دانشور نام این داستان را که روایت مقابله پاکی و راستی با فریب و اهریمنی است زنده کرد.

تراژدی [سوگ نوشت] سیاوش اگرچه پایانی تلخ و غم‌انگیز دارد؛ اما قهرمان داستان، سیاوش، هرگز در برابر ناراستی سر خم نمی‌کند و تصویر انسانی آزاده و استوار از خود به یادگار می‌گذارد. سیاوش که زیبایی، شکوه شاهی و خوی پهلوانی را توأمان دارد از سوی نامادری‌اش سودابه -که در آتش عشقی ناکام می‌سوزد- به

خیانت متهم می‌شود. او برای اثبات پاکی خود به‌سلامت از آتش عبور می‌کند؛ اما برای فرار از دسیسه‌های سودابه به همراه رستم، آموزگارش، به جنگ سپاه توران می‌رود.

افراسیاب پادشاه توران و دشمن ایران خوابی هراسناک می‌بیند و به سپاه ایران پیشنهاد صلح می‌دهد.

سیاوش پیشنهاد افراسیاب را می‌پسندد و رستم را برای مذاکره با پدرش شاه کاووس به دربار شاه ایران می‌فرستد. کاووس از اینکه سیاوش پیشنهاد صلح افراسیاب را پذیرفته آشفته می‌شود و رستم را سرزنش می‌کند. رستم به قهر به سیستان بر می‌گردد و سیاوش در مقابل درخواست کاووس برای پیمان‌شکنی ایستادگی می‌کند و از فرماندهی سپاه کناره می‌گیرد؛ اما میل بازگشت به دربار ندارد.

افراسیاب نامه‌ای پر مهر به سیاوش می‌نویسد و او را به توران دعوت می‌کند که او می‌پذیرد. افراسیاب هر روز بیش‌ازپیش به سیاوش علاقه‌مند می‌شود و دختر زیبای خود فرنگیس را به

این تمرینو هم بزnm بعد فقط

عید، عید، عید

نامه‌ای از زیرِ ددلاین‌ها



محمد مختاری

ورودی ۱۴۰۱



زهرا آقائی‌پور

ورودی ۱۴۰۱



روز ثبت‌نام امضا کردیم، نوشته شده بود: «متعهد می‌شوم در تعطیلات نوروز هیچ لذتی نبرم و تمام ایام را صرف تمرین و مطالعه کنم» که حالا کارمان به اینجا کشیده؟

TAهای عزیز، مگر خود شما دانشجو نیستید؟ مگر خودتان حسرت یک عید بی‌دغدغه بر دلتان نمانده است؟ پس چرا این چرخه معیوب را ادامه می‌دهید و به آن دامن می‌زنید؟

نه اینکه بخواهیم ناشکری کنیم یا فقط گله و شکایت داشته باشیم، اما دلمان برای آن عیدهایی تنگ شده که تنها دغدغه‌مان تماشای سریال تلویزیونی یا شمردن عیدی‌ها بود؛ برای عیدهایی که واقعاً بوی عید می‌دادند...

اساتید محترم؛ بیایید لااقل همین چند روز را فرصتی برای استراحت، تجدید قوا و بازگشت با ذهنی بازتر قرار دهیم. شاید این‌گونه در ادامه ترم، شهود بیشتری داشته باشیم، عمیق‌تر یاد بگیریم و دیگر ناچار به کپ زدن نباشیم. اگر قرار است فارغ‌التحصیلان این دانشکده همان مهندس‌های خلاق و توانمندی باشند که شما انتظار دارید، بگذارید گاهی هم نفس بکشند، کمی آرام بگیرند و در کنار خانواده، شادی و زندگی را تجربه کنند. شاید این‌گونه، هم شما کمتر گله کنید و هم ما، با دل قرص‌تر و ذهنی آرام‌تر، پای درس و پروژه‌ها بنشینیم.

کپ می‌زنند که رد پای نماند! در این شرایط، واقعاً چگونه می‌توان انتظار داشت که هدف اصلی تمرین محقق شود؟

اساتید محترم گاه گلایه می‌کنند که «شهود ندارید، کنکوری بار آمده‌اید» یا می‌گویند: «سورس درس را حتماً بخوانید تا بهتر یاد بگیرید و دید مهندسی پیدا کنید.» اما مگر در میان این‌همه تکلیف، فرصتی برای شهود باقی می‌ماند؟

در عمل، بیشتر دانشجویان به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروهی که همه درس را به‌صورت سطحی پیش می‌برند، نمره‌ای متوسط یا حتی بالا می‌گیرند، اما در ترم‌های بعد، مطالب را به‌کلی فراموش می‌کنند؛ و گروه دوم، کسانی که هر ترم یک یا دو درس را بر اساس علاقه‌شان انتخاب می‌کنند، آن‌ها را عمیق و مفهومی یاد می‌گیرند، و باقی درس را سطحی و با بهره‌گیری از جمع‌سپاری دانشجویی (!) پشت سر می‌گذارند. اساتید می‌گویند تمرین‌ها برای ایجاد رزولوشن بین دانشجویان‌اند. اما حالا با این حجم از اشتراک‌گذاری و کپ‌های تمیز و بی‌ردپا، اکثر دانشجویان نمره‌ای نزدیک به هم می‌گیرند؛ صرف‌نظر از میزان تلاش واقعی. در چنین شرایطی، دیگر تمایزی در کار نیست؛ تمرین‌ها نه معیار دقیق سنجش‌اند، نه الزاماً مشوق یادگیری. پس این «رزولوشن» دقیقاً قرار است از کجا حاصل شود؟

واقعیت اینجاست که آن‌هایی که نمی‌خواهند تقلب کنند، بیشترین فشار را تحمل می‌کنند. تلاش صادقانه‌شان زیر بار ددلاین‌ها گم می‌شود و گاهی نمره‌شان از کسی که فقط کپ زده کمتر است. این نه‌تنها ناامیدکننده، بلکه بی‌عدالتی‌ای است که آرام‌آرام انگیزه را می‌کشد و صداقت را بی‌ارزش می‌کند.

در کدام یک از آن فرم‌هایی که

تعطیلات چطور می‌گذرد؟ از ددلاین‌ها چه خبر؟ از فاز یک پروژه‌های الکترونیک ۲ و ۳، شیء‌گرایی، تحلیل و تمرین‌هایی که بیشتر به پیک نوروزی شبیه‌اند چه خبر؟!

وارد دانشگاه که شدیم، با خودمان گفتیم: «این بار، برخلاف عید قبل که بین تست‌های شیمی و روتین‌های شبانه قرابت معنایی گذشت، می‌توانیم دوباره لذت واقعی تعطیلات عید را بچشیم.»

اما عید که رسید، یکهو OOP لب‌خند زد و گفت: «شروع کنیم!» فهمیدیم نه؛ از این خبرها نیست. عید فقط در تقویم دیده می‌شود... اینجا برق شریف است! اگر تمرین‌های تئوری و شبیه‌سازی و پروژه‌هایت را انجام ندهی، چا می‌مانی. از چه چیزی؟ هنوز دقیق نمی‌دانیم. ولی چا می‌مانی!

ترم چهرای شدیم و باز همان آش و همان کاسه. تمرین‌ها و پروژه‌ها یکی‌یکی، بی‌وقفه منتشر می‌شدند. ترم ششم، با پدیده‌ای عجیب‌تر آشنا شدیم: تمرین‌هایی که هم در عید منتشر می‌شوند و هم در عید باید تحویل داده شوند!

در دانشکده برق شریف، کلاس‌ها تا خود چهارشنبه‌سوری برقرارند. دانشجو حتی فرصت خرید عید هم ندارد! شاید عجیب به نظر برسد، اما برای یک برقی، تعطیلات نوروز فرصتی است تا با خیال راحت به ددلاین‌هایش برسد!

مگر نه اینکه هدف تمرین باید درک بهتر درس و یادگیری عمیق‌تر باشد؟ اما حجم بالای تکالیف، دانشجو را ناچار می‌کند همه را سرسری، نصفه‌ونیمه حل کند، فقط برای گرفتن نمره. گاهی حتی فرصت نمی‌کند آن‌ها را کامل انجام دهد؛ یا تحویل نمی‌دهد، یا ناچار می‌شود کپ بزند. هرچقدر هم استاد بر منع تقلب تأکید کند و هشدار بدهد، دانشجو راهش را بلد است؛ طوری

فروردین ۱۴۰۴											
ش	ی	د	س	چ	پ	ج					
۱											
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸					
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵					
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲					
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹					
۳۰	۳۱										

تقویم سایت CW (سامانه درس‌افزار)

دل چسب را دل چسب تر می کند

روایتی از ترنم لطیف شکوفه ها

زهره شاه حسینی

ورودی ۱۴۰۲



لانه می کند و اصلاً کاش می شد هر روز در سفر بود و در این گیتی عظیم گشت و دید و شنید و شناخت هر آن چیز را که قبلاً نمی دانستیم.

خطه شمالی ایران همیشه ستودنی است و در ابتدای بهار، چقدر ستودنی تر! بهار روی همه چیز تشدید می گذارد؛ دل چسب را دل چسب تر می کند. زندگی را زنده تر می کند.

زنان و مردان زحمت کش شالی کار، زینت زمین های کشاورزی شده اند و ابرهای آسمان، آفرین گوی همت آنان اند.

بوی نان تازه در کوچه های قدیمی، صدای ساز و آواز و گویش شیرین مازنی اهالی، احساسات تازه ای را در من برانگیخته است.

مدام به این فکر می کنم که قلب ساکنین این روستا چطور تحمل این همه زیبایی را دارد و آخر که چقدر عید در اینجا و این روستای کوچک، بوسیدنی است!

نوای یا مقلب القلوب که بر می خیزد، تمام چیزی که می خواهم تحول حالناست به سوی احسن الحال؛ همه عزیزانم را به یاد می آورم و در آن لحظات برایشان بهترین ها را آرزو می کنم، و تو را هم نیز از قلم نمی اندازم. نمی دانم رد پای بهار روی قلب تو هم این اندازه پررنگ هست یا نه، نمی دانم این هوا تو را هم مجاب می کند به عمیق تر نفس کشیدن یا نه، نمی دانم تو هم هنوز اسکناس های تا نخورده عیدی را با وسواس لای کتاب قرار می دهی یا نه، نمی دانم تو هم در را به روی سال نو باز کرده ای یا نه؛ من اما با نوای مقلب القلوب، برایت بهترین ها را آرزو می کنم.

به جای سبزه گره می زنم و هر قاصدکی که می بینم برای پایداری منحنی لبخندت، و برای فروپاشی اضطرابی که قلب مهربانت را دربر گرفته، فوت می کنم. من همه قاصدک ها را برای حال خوب تو در این سال جدید، فوت می کنم، غریبه دوست داشتنی! سال نو مبارک!

سبزه های پاک که بر جلوه خیابان و مغازه ها افزوده اند و غنچه های سرخ و سفیدی که آذین درختان سبز شده اند.

هر چه باشد تا چند ساعت دیگر، سال نو می شود و باید به زمین یک سال طواف خورشیدش را خسته نباشید گفت؛ یک سال و یک روز کاری اضافه تر.

چیدن سفره هفت سین، خرید عید، شکوفه های لطیف کوچک و همه این ها بی حدومرز روح انسان را در آغوش می گیرند. اما صبر کن، این همه ماجرا نیست.

به راه که می افتم فکر می کنم کاش می شد پرستویی باشم و در پی جستن چیزهای نو دیار به دیار مهاجرت کنم؛ گاهی به دوردست و گاهی همین نزدیک ها، در خیابان های تهران.

کسی که تعیین نمی کند سفر باید چند فرسخ دورتر از خانه و با چه ابزاری و به چه شیوه ای باشد. همین که قدمی به منظور دور شدن از روزمرگی ها و تجربه چیز جدیدی برداری، سفر کرده ای. سفر دریچه های جدیدی به روی انسان می گشاید؛

در سفر می توان آموخت. از جیرجیرک کنار برکه تا نارنج های خانه مادر بزرگ و جشن ازدواج دختر همسایه شان و ستاره های بی انتهای آسمان شب هایشان و قوقولی آن خروس بدصدایشان.

یا اصلاً از نقش و نگار دستان دختران جنوب و ساحل دل چسب خلیج همیشه فارس و خرمای تازه.

یا از شیراز و مهد فرهنگ و یا از اصفهان، مشهد و خلاصه از گوشه گوشه این جهان می توان چیزی برای آموختن یافت و چه خوب که این از رسوم ایرانیان است که بخش زیادی از این تعطیلات را در همین گردش ها بگذرانند.

امسال مقصد، به انتخاب خانواده، کرانه هایی از شهرستانی کوچک در قلب مازندران است. از تصور دیدن مکان های جدید با مردمی جدید و آداب و رسوم متفاوت اشتیاق در تمام وجودم

متأسفم اما، دیروز که یک گلبرگ صورتی تصمیم گرفت گونه یخ زده ام را لمس کند فهمیدم هنوز از این شکوفه های کوچک به شدت خوشم می آید و احتمالاً همه تلخی های ۱۴۰۳ زورشان نرسید که این جنون را از درونم بیرون کنند. امروز که جنبش ماهی های قرمز کوچک را به تماشا ایستادم و حساب و کتاب دقایق از دستم خارج شد، فهمیدم پروژه تخریب ذوق من برای نوروز به شکست انجامیده است. دارم باور می کنم این ذوق، بخشی از من یا حتی شاید بخشی از فطرت همه انسان ها است. دارم باور می کنم به ندرت می توان انسانی را یافت که بوی سیب و مزه سمنو و صدای جیرینگ جیرینگ سکه های قدیمی، مدھوشش نکند.

دوست داشتم به جای بوی سیب بنویسم بوی زمین های باران خورده، آن هم باران بهاری. اما به نظر بارانی در کار نیست و خورشید زودتر سر برآورده و محله را قرق کرده است؛ به اندازه باران شاعرانه نیست؛ ولی خوب است. گرمایش گاه زنده می شود و زبان انسان را وا می دارد به فحاشی که چرا نمی توان با یک لباس نازک تر یا بدون آن چارقد گل گلی در انتظار ظاهر شد؛ ولی خوب است. گرمای زنده اش هم خوب است. حتی چارقد گل گلی اش هم خوب است.

مگر زندگی چیزی جز همین گردش ایام و تغییر فصل ها است؟ مگر عشق را در جایی به جز پیچش نرم و لطیف شکوفه ها می توان جستجو کرد؟ مگر بهار به اشتیاق کسی جز ما طلوع می کند؟

حالا باد می کوشد با به هم ریختن چارقدم که گل گلی هم نیست حواسم را بدزد؛ من اما مقتدرانه خودکار را در دستم می فشارم و مصمم که این نامه را تا انتها پیش ببرم؛ بگذار باد هر چقدر می خواهد شدید بوزد و آفتاب هر چقدر دوست دارد شدید بتابد.

من همچنان برایت می نویسم، از میان بوی اسفند و ماهی های قرمز. از زمزمه بابانوروزها و منظره

دیداری تازه

توضیحی بر مفهوم نقطه اعتدال بهاری

آوین سلمان پور

ورودی ۱۴۰۳



اینکه گوشه دیگری از این جهان برگها نرم‌نرمک زمزمه‌هایشان را دوباره ازسرگرفته‌اند، در خانه ما آوای بهار و تازگی زندگی به گوش چشم‌ها می‌رسد. اگرچه این میان نجوایی مدام زیر لب می‌گویند که در این خانه،

مانده تا برف زمین آب شود
مانده تا بسته شود این همه نیلوفر وارونه چتر
ناتمام است درخت
زیر برف است تمنای شناکردن کاغذ در باد
و فروغ تر چشم حشرات و طلوع سر غوک از افق درک حیات
مانده تا سینی ما پر شود از صحبت سنبوسه و عید
در هوایی که نه افزایش یک ساقه طنبینی دارد
و نه آواز پری می‌رسد از روزن منظومه برف
تشنه زمزمه‌ام.
- سهراب سپهری



Hans Steiner, Autumn Sun

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار - سعدی

تقویم شمسی که بر اساس حرکت زمین به‌دور خورشید تعریف شده، تقویمی کاملاً منطبق بر طبیعت است. لحظه شروع سال جدید درست مقارن با عبور خورشید از استوای سماوی است. طول روز و شب در نقاط مختلف جهان به تقریب یکی شده؛ چرا که خورشید روشنایی خود را در این لحظات عادلانه بین دو نیمکره قسمت می‌کند. به بیان دیگر، به هر یک از دو لحظه سال که خورشید دقیقاً بالای خط استواست و به سبب آن طول شب‌وروز برابر و یا هر یک از دو نقطه آسمان که دایره‌البروج (مسیر حرکت سالانه خورشید) و استوای سماوی با یکدیگر برخورد می‌کنند، اعتدالین گفته می‌شود. این برابری که در روزهای پیش رو اعتدال بهاری نام دارد، مرجعی برای تقویم‌ها و جشن‌های بسیاری از فرهنگ‌ها و مذاهب است. آغاز آن در نیمکره شمالی به تقریب ۲۱ مارس (۱ فروردین) هنگام حرکت خورشید از استوای سماوی به سمت شمال و در مقابل آن اعتدال پاییزی تقریباً ۲۳ سپتامبر (۱ مهر) همان جا که خورشید این بار راهی جنوب می‌شود رخ می‌دهد. پس با

هم‌آغوشی شب‌وروز در ثانیه‌ای نغز، آوای موزون رقص تاریکی و روشنایی، زنگوله‌های دور نغمه رؤیا در دل دشت، جان تازه شکوفه‌ها با سرود بهار و زندگی‌ای که دوباره در رگ‌های رنجور دمیده می‌شود.

بازکن پنجره‌ها را که نسیم روز میلاد افاقی‌ها را جشن می‌گیرد
و بهار روی هر شاخه کنار هر برگ شمع روشن کرده است.
- فریدون مشیری

بهار، چون قلم‌مویی که جسارت رنگ‌ها را کتمان می‌کند نرم و بی‌صدا بوسه‌ای بر گونه سرخ زمین می‌زند. آن‌چنان‌که تن‌پوش سپید زمستان در گرمای آغوش بهاران حل شود، گویی روزهای جدایی سر آمده باشد. همچنان که دو پدیده عظیم کیهان در میانه این رقص بی‌پایان روبه‌رو می‌شوند، زمین معنای گم‌شده زندگی را جایی میان اندک ثانیه‌های این دیدار، دوباره می‌یابد. انصاف لحظه‌ای که "روز" دیگر گردن نمی‌افکند تا به "شب" بنگرد و شب سر فرود نمی‌آورد در برابر قامت آفتاب. همچون دو دوست دیرینه به تماشای هم نشسته و پرده‌ای از عدالت طبیعت را در برابر مردم چشم‌ها به صحنه می‌برند.

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار

بهار آمد، دل شکفت یا خاطر خمید؟

نوروز، روایتی دوگانه از زندگی

نوروز که از راه می‌رسد، جای گفتن نیست که حال‌وهوای همه چیز عجیب‌وغریب می‌شود؛ گاهی می‌توان گفت تمام پدیده‌ها با تو سر سخن‌گفتن دارند و تو نمی‌دانی کدام یک را گوش جان سپاری؛ هر شاخه، هر برگ، هر نسیم، گویی پیام‌آور چیزی است. هرکجا را که نگاه

امید تا حسرت و اندوه. برای حافظ و سعدی، نوروز نویدبخش شور زندگی است، اما در نگاه شاعران معاصر، گاهی بهار تنها یادآور نبودن‌ها و جاهای خالی است. پس بیایید از این جشن بزرگ طبیعت بگوییم، هم از این آفتاب دل‌انگیز و هم از سایه‌هایی که در پس آن پنهان است.

بهار که می‌شود، جهان گویی نفس می‌کشد؛ اما نه فقط در طبیعت که در دل آدم‌ها هم. آری هوا لبریز بوی شکوفه و نم باران است، اما هوای دل‌های ما نیز همین‌طور است؟

شاعران، از دیرباز تا امروز، هر یک به شیوه‌ای این دگرگونی را روایت کرده‌اند؛ از سرمستی و

برهام طالب‌خامه

ورودی ۱۴۰۴



آوین کریمی

ورودی ۱۴۰۳



کمی تو را مژده تغییر و دگرگونی می‌دهد. از شکوفه‌ها، باران بهاری و از این جشن رنگ‌ها در طبیعت گرفته است تا شوق درون آدم‌ها و دید و بازدیدها که گویی شعار مردم است؛ و چه چیز بهتر از زبان شاعرانگی که این پدیده‌ها را توصیف کند؟

برآمد باد صبح و بوی نوروز به کام دوستان و بخت پیروز چو آتش در درخت افکند گلنار دگر منقل منه آتش می‌فروز چو نرگس چشم بخت از خواب برخاست حسد گو دشمنان را دیده بردوز - سعدی

وقتی چشم زیبای نرگس به روی ما باز است، چه نیاز به چشم حسادت؟ وقتی گلنار آتش رنگ سراپای ما را شعله‌ور شوق می‌کند دیگر چه نیاز به هیجانات بیهوده؟ این‌ها را سعدی می‌گوید ها!

می‌گویند نوروز یعنی روز نو؛ درست! اما من می‌گویم که نوروز تنها نوید روزهای نوست؛ نوروز می‌گوید زیبایی آمدنی است! بالندگی شدنی است! اطرافت را بنگر! اگر آن چنار تنها از زمستان رهیده است تو چرا نتوانی؟ اگر محبت در جان بلبل شعله‌ور شده و دوباره آواز سر می‌دهد من و تو چگونه نتوانیم؟ به قول حافظ:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

به صحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی

به گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی

آخر راست هم می‌گوید، چگونه در چنین هنگامه‌ای می‌توان ساکت ماند و دست روی دست گذاشت. مگر نه اینکه:

آدمی نیست که عاشق نشود وقت بهار

هر گیاهی که به نوروز نجبد حطب است

جنبش سرو تو پنداری کز باد صباست

نه که از ناله مرغان چمن در طرب است

به‌هرحال از این‌ها هم که بگذریم همگی می‌دانیم زندگی گاه چقدر دشوار می‌شود. گاهی چقدر فکرکردن به فردا سخت است؛ گاهی آینده چقدر مبهم و هراس‌انگیز است. حتی گاهی

گذشته نیز ما را رها نمی‌کند! اینجاست که باید فلسفه‌بافی‌های کلیشه‌ای را دور بیندازیم و بی‌دلیل خوش باشیم؛ همین که این زندگانی مجدد طبیعت را می‌بینیم که این‌گونه جان گرفته است و هزاران حکایت نو برای خود دست‌وپا می‌کند، بهتر نیست لحظه‌ها را غنیمت شماریم و ما نیز این‌گونه باشیم؟ یعنی ما نیز خیام مأبانه شاد باشیم؛ ما نیز مانند او، پیش از آنکه خاک شویم، از این بزم ناپایدار، جرعه‌ای شادی بگیریم:

بر چهره گل نسیم نوروز خوش است

در صحن چمن روی دل‌افروز خوش است

از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست

خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست برخیز و به جام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگه دوست

فردا همه از خاک تو برخواید رُست

آری، نوروز با این‌همه زیبایی و شور، فرصتی است برای نگاهی نو به زندگی، اما این تمام ماجرای او نیست. گاهی نوروز، آن‌چنان که می‌نماید، آشکارا سخن نمی‌گوید. همیشه هم مظهر امید و یا بستر تحول و شکوفایی نبوده است. شاعران معاصر در دوره‌هایی به‌خصوص بعد از کودتا، به‌صورت نمادین و با استعاره‌ها یا به‌صورت آشکار، ناامیدی‌ها، شکست‌ها، خستگی‌ها و این قبیل مسائل را در قالب فصل‌ها یا آمدن عید می‌دیدند. چنان که هوشنگ ابتهاج این‌گونه سروده است:

بهار آمد گل و نسیم نیاورد نسیمی بوی فروردین نیاورد

پرستو آمد و از گل خبر نیست چرا گل با پرستو هم سفر نیست؟

چه افتاد این گلستان را چه افتاد؟

که آیین بهاران رفتش از یاد

گویی در این شعر، بهار برای ابتهاج بستری برای بیان شعر اعتراضی و اجتماعی شده و فصلی را توصیف می‌کند که دیگر شادی‌بخش نیست.

یا چنان‌که شفیعی کدکنی، با

حسرت، ناامیدی خود را از جامعه و شرایط نامساعد دیارش بیان می‌کند:

برگرد ای بهار! که در باغ‌های شهر

جای سرود شادی و بانگ ترانه نیست

جز عقده‌های بسته یک رنج دیرپای

بر شاخه‌های خشک درختان جوانه نیست

برگرد و راه خویش بگردان از این دیار...

آب‌شدن برف‌ها در اسفندماه و رخت بستن سرما در شعر کهن، برکت رسیدن عید و حیات‌بخش دل‌ها بوده است. حال اما انگار برای انسان معاصر، سال‌هاست که طبیعت آن زیبایی گذشته را ندارد. چنان به نظر می‌رسد که در گذشته ما نیز «راز فصل‌ها را می‌دانستیم و حرف لحظه‌ها را می‌فهمیدیم» اما اینک و به‌مرورزمان به «آغاز فصل سرد» ایمان آورده‌ایم و دیگر طراوت بهار، ما را به وجد نمی‌آورد. غنچه‌ها بر شاخه‌های فسرده آرمیده‌اند، بی‌آنکه بشارتی از زایش و شکوفایی در خود داشته باشند. نسیم می‌وزد، اما بوی دگرگونی نمی‌آورد. ملالی که گریبان‌گیرمان شده، بر هرچه نو و تازه است، غباری از کهنگی نشانده و به استقبال نوروز رفتن در گذشته‌ها محبوس مانده است. باین‌حال شاید هنوز جایی میان همین لحظه‌های گذرا ردی از آن طراوت دیرین باقی‌مانده باشد، هرچند کم‌رنگ و دور دست.

عید آمد و ما خانه خود را نتکاندیم

گردی نستردیم و غباری نستاندیم دیدیم که در کسوت بخت آمده

نوروز از بیدلی آن را ز در خانه براندیم - اخوان ثالث

حالا نیز دفتر زمستان باری دیگر به پایان رسیده و هرچند هر سال گوشه‌گوشه شهر، گل‌ها و سپیدارها آماده رخ‌نمایی هستند و چینش نمادهای هفت‌سین همه‌جا جلوه‌گری می‌کند؛ اما غم نهفته در اعماق اشعار را نمی‌توان انکار کرد. غم تحولی در بهار که دیگر مانند گذشته نیست؛ اما هنوز هم امید به نو شدن، آزادی و فردای سبز ما را به گذشته‌ها پیوند می‌زند...

به طور کلی هرچند نماد بهار در شعر معاصر مفهوم و کارکرد متفاوتی پیدا کرده است؛ اما باز هم در نگاه شاعران می‌توان آن تحول و شادابی اصیل بهاری را دید و همچون مشیری، باورش

داشت و خواهان آمدنش بود: **بازکن پنجره‌ها را که نسیم روز میلاد اقاقی‌ها را جشن می‌گیرد و بهار روی هر شاخه، کنار هر برگ شمع روشن کرده است...**

خاک جان یافته است تو چرا سنگ شدی؟ تو چرا این همه دلتنگ شدی؟ باز کن پنجره را و بهاران را باور کن!

نوروز کهن سال

قدمتی به بلندای سال‌های پرفراز و نشیب ایران

پرنیازیایی

ورودی ۱۴۰۲



به نام نامی آفریدگار مهر گردون، به یاد جاری آفریننده سپهر نیلگون و به امید شادی و روزی روزافزون، کوچه‌ها و شهرها رو آذین ببستند و بانگ برآوردند:

«مست و غزل‌خوان زد حلقه به در نوروز!»

آنگاه که آن شاه‌شاهان، جمشید نیک‌پی بر تخت بنشست و جهان از غم و غصه پاک شد، شادی بر این خاک، حاکم شد و بخت، دگربار با ایرانیان، یار شد تا به شادی، به نیک، به شور و به شوق و به دوستی، بخوانند و برقصند و پاس بدارند «نوروز» را...

چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا جهان انجمن شد بر تخت او شگفتی فرومانده از بخت او به جمشید بر گوهر افشانند مر آن روز را روز نو خوانند سر سال نو هرمنز فرودین برآسوده از رنج روی زمین بزرگان به شاهی بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند چنین جشن فرخ از آن روزگار به ما ماند از آن خسروان یادگار دل از آرزو و کین زدودند و به مهر و عشق آمیختند، ایزد یگانه را ستودند و ز اهریمن بی‌دل گریختند، خانه را از شر و پلیدی سترزدند و به نیک و پاکی سرشتند. آتش نوروز افروختند و رقص‌کنان کوله‌بار غم‌ها و دردها را سوزاندند تا شادی باری دیگر در خانه دل راه بگیرد و آباد سازد دل‌های غم‌دیده را...

رخت نو به تن کردند، پارچه‌ای سفید گستراندند تا نمایانگر پاکی و برکت زمین باشد. به نیابت از اهورامزدا، هوم، به تجلی عشق

جاویدان و روزافزون، سپندارمژ، به نام جاودانگی، شاخه‌های سبز برسم، به پاس درستی، ظرف آبی، به نشانه دوری‌جستن از حیوان آزاری و اندیشه نیک، ظرف شیر، به صدق قانون نیک و راست، آتش‌دان و به نشان شهریاری نیک، جامی فلزین می‌گذاشتند تا هفت امشاسپند چیده باشند و اهورامزدا را در هر امشاسپند به طریقی نیایش کرده باشند و از او طلب یاری و نگاهداری از اندیشه و جانشان را داشته باشند، چنان که در اولی، او را آفریننده‌ای دانا و نگهبان انسان می‌خواندند. دومی، اسفند باشد، خداوندگار در آن نگاهبان زمین است. سومی را مرداد بنامند که پروردگار در آن نگهبان گیاهان است. چهارمی را خرداد بخوانند و خداوند در آن نگهبان آب‌ها و رودهای زمین است. پنجمی را وهومن (بهمن) بگویند و هورمزد در آن پاسدار حیوانات است، ششمی، اردیبهشت باشد و اهورامزدا در آن نگهبان آتش و هفتمی، شهریور نام دارد و او در آن نگاهبان دانش و فلزات است.

و به نیک از پروردگار، دوری زمین از آلودگی و برکت و سبزی را طلب کردند و برای پیروزی همیشگی خیر به شر دعا کردند، تا آنگاه که باری دیگر اهورامزدا بر اهریمن پیروز شود، باران بهاری، آن نیشان اردیبهشت، نعمتی سیراب‌کننده و شفابخش باشد برای زمین تشنه و سرمزده، نه سیلی ویران‌کننده و در انتها خاکمان، جانی دیگر بگیرد و دانه خرد را آن‌چنان در خود بپروراند که آرزو آن گلی صد رنگ پدید آید و فردوس برین را

انگشت‌به‌دهان بگذارد و چشمش را از رشک بر این زیبایی تنگ کند! این روزها اما هفت‌سین می‌چینیم با تغییرات فراوان و کم‌وبیش که ردپایی کوچک از امشاسپندها نیز دیده می‌شود شاید هم نشود؛ بگذریم! امید است در سال پیش رو، جانتان به صدق سیر سفره، سلامت؛ روحتان مانند سرکه، صبور و بردبار؛ روزگارتان به برکت سبزه، شاداب و روشن؛ قلبتان به‌سان سمنو، لبریز از عشق و محبت؛ عمرتان مثل سنجد، طولانی و سراسر فرزاندی و خرد؛ اصلتان چون سماق پایدار و پرتوان و زندگی‌تان چون سیب سرخ پرنار سفره، زیبا باشد!

خواستم بگویم چشم‌انتظارم؛ چشم‌انتظار سالی خوش نه فقط برای خودم که برای تو و او و ما و شما و ایشان؛ خواستم آرزویی، دعایی، نیایشی بنویسم اما دیدم شیخ شیراز در دو بیت کار دوست و فامیل و آشنا را تمام کرده و ما را از زیاده‌گویی خلاص!

سال و فال و مال و حال و اصل و نسل و تخت و بخت

بادت اندر شهریاری، برقرار و بر دوام سال خرم، فال نیکو، مال وافر، حال خوش

اصل ثابت، نسل باقی، تخت عالی، بخت رام

عزیز جان! کدورت و غم‌ها را به کناری بگذار! عمونوروز راه طولانی‌ای به بلندای سال‌های تلخ‌وشیرین ایران، آمده تا به اینجا رسیده و قرن‌ها بار نوروز را به دوش کشیده و با خواجه پیروز شهر به شهر سفرکرده تا مزه به رسیدن بهار بدهد، با تمام

۱. نوعی ظرف
۲. اسفند
۳. سرو

ناملایمتی‌ها و سختی‌ها، چون سرو، استوار ایستاده و سر خم نکرده. حیف نیست این چند روز سربه‌گriیان بگیری و غصه بخوری و دریغ دریغ بگویی؟! بگذار این چند روز، آغاز شیرینی سال پیش رویت باشد نه تلخی آن! بگذار تا سختی‌های زندگی و دانشگاه و آینده که گاهی غم عالم را بر دل آدم آوار می‌کنند، چند روزی پشت در انتظار بکشند تا کمی، فقط کمی، خانه دلت گرم و روحت رها

شود، همیشه برای غم و غصه‌ها وقت گذاشتی، این چند روز را به شادی سر کن چرا که «نوروز» آمده تا روزی نو، حالی نو و دورانی نو را در این دو روز دنیا آغاز کنی...
همه ساله بخت تو پیروز باد همه روزگار تو نوروز باد
امید است در این سال نو، در این روزهای نو، در این دنیا، دل‌ها از غم و درد و سختی و بیم به‌دور باشد، جهان در آرامش و سراسر نور باشد، شانس با آرزوهایتان

یار باشد، جان از آرزو و کین و طمع دور و ز عشق و مهر و دوستی لبریز باشد و هر روز برایتان چون «نوروز»، نو روز باشد و تا دنیا، دنیاست نوروز باشد، خوشی باشد و «ایران شهر»، ایران عزیز و پر مهر ما بماند...
قصه پر غصه ما به سر رسید، حاجی‌فیروز باری دیگر با لباس قرمز و سروصورت سیاه، رقص‌کنان و شادی‌کنان به ایران رسید... خلص و ثقت!

سیب همان سیب است

تاملاتی چند در باب سیب در مقاربت با انسان (متن چاپ‌شده در ویژه‌نامه اردوی معارفه هشتاد و سه‌ای جماعت)

وقتی در یک ظهر داغ تابستان در خانه نشستی و هیچ کاری برای انجام‌دادن نداری. وقتی حتی فکری هم برایت باقی نمانده تا با دودوتاچهارتا از سد زمان بگذری. وقتی رؤیایی هم نیست تا با آن به سرزمین بکر ایده‌آلت سفر کنی آن وقت است که یک سیب کلاب ساده می‌تواند بهترین مونس تنهایی‌ات باشد. چرا؟

تابه‌حال به این فکر کرده‌اید که سیب چقدر به انسانیت انسان نزدیک است. درست است که مانند موزشان اجتماعی ندارد یا مانند گوجه‌فرنگی مفید نیست و حتی شاید به‌اندازه یک زردآلو هم خوش‌مزه نباشد؛ ولی از اینجانب قبول کنید که از میان تفاله‌های گیاهان تنها تحفه ایست که تقریباً همه و در همه‌جا با آن خو گرفته‌اند. به‌طوری‌که با کمی اغراق می‌توانم اهمیت سیب در میان میوه‌جات را به اهمیت آب در میان مایعات تشبیه کنم آب هم با آنکه مزه نوشابه و فایده شیر را ندارد؛ ولی اهمیتش به وسعت نیاز بشر به ادامه حیات است. چرا این‌گونه است؟ سیب چه خاصیتی دارد که آن‌قدر رنگ‌وبوی آدمیت به آن می‌بخشد چرا سبب آن‌قدر به انسان نزدیک است؟ می‌توان جواب این سؤال را از تاریخ پر جست‌وخیز بشر جست. نقش سیب در شکل‌دهی تاریخ انسان نقشی انکارنشدنی و درعین‌حال عجیب و شایسته بررسی است. تصور کنید آن سیبی که بر سر

ایزاک نیوتون فرود آمد چه خدمتی به رشد و اعتلای علم و دانش بشریت کرد با آن سیبی که بر سر والتر تل اسطوره سوئیسی قرار گرفت تا شجاعت پسر را در راه شکست جور زمان یاری دهد چگونه ملتی را صلح‌طلب و بیزار از خونریزی نمود. به نظر نگارنده این سطور، هر کجا اراده و اختیار بشر در کسب دانش و کشف رازهای هستی یا در مقابل خیر روزگار و خور و ستم زمان به گره کوری برخورد است این سیب بوده است که به کمک انسان آمده است و از کار انسان گره گشوده است. شاید مهم‌ترین دلیل قرین بودن سیب با آدمی همین گره‌گشایی آن است که سیب را از قالب یک میوه بی‌جان که فقط به درد خوردوخوراک می‌خورد به درآورده و به آن روحی اهورایی بخشیده و قبای سبز فرشته نجات اختیار آدمی از چنگال جبر طبیعت را برانده قامت آن گردانیده است.
حال پرسشی که به ذهن‌خطور می‌کند آن است که چرا سبب این‌گونه است؟ آیا دست تقدیر و تصادف سیب را در میان میوه‌ها در این مقام گمارده است یا آنکه حکمتی در این امر نهفته است که کشف آن محتاج تحقیق و تأمل است؟
به عقیده این حقیر سراپا تقصیر، سر رشته این مؤانست سیب با آدمی را باید در خلقت آدمی جست. سیب بر خلاف پرتقال و انگور و هلو و زردآلو و کیوی و انبه و بادمجان و کدو و

پیاز و حتی سیب‌زمینی هم‌زاد آدمی است.
سیب همان میوه ممنوعه ایست که چیدن آن پدرمان را مطرود رضوان و مهیوب و مبهوت زمین کرد. سیب قرین انسانیت ما است؛ زیرا معنای انسان بودنمان تحفه ایست که با چیدن سیب به ما ارزانی شد. تا پیش از آن انسان ملکی بی‌رنگ بود که در فردوس برین مأوا داشت و به واسطه سیب بود که نقاش خلقت نقش آدمی را ملون ساخت آری سیب عامل رنگین شدن زندگی ماست با رنگ‌هایی که تا ابد بر قامت خودش نیز دل‌فریبی می‌کنند.
سرخ چون اراده، زرد چون اختیار و سبز چون آگاهی پی‌نوشت:
(۱) در میان واژه‌های متن واژه‌ای به نام مهیوب به چشم می‌خورد که هم به لحاظ ساخت و هم از حیث جایگاه (صرف و نحو) نامناسب است پی‌بردن به این اشتباه را به علمای گرامی و همچنین مسئولین طرح سؤال عربی کنکور سراسری تبریک و تهنیت عرض می‌نمایم.
(۲) در باب اینکه چیدن سیب موجب هبوط آدمی به زمین شد در متن به جهت ایجاز تنها از واژه پدرمان استفاده شده است که صورت صحیح از به شکل پدر و مادرمان است که بدین‌وسيله ضمن اصلاح متن از تمامی خواهران به‌خصوص فمینیست‌های محترم صمیمانه عذرخواهی می‌نمایم.

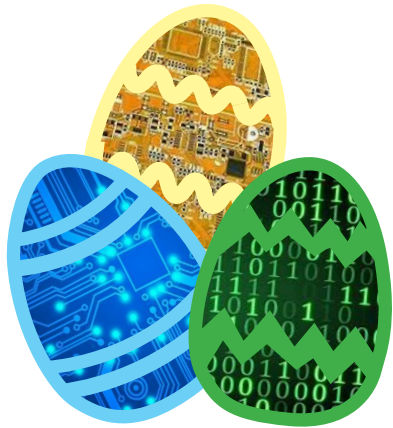


برق نامه ۱۴۰۳

جریان از چه قرار بود؟

بارقه | شماره ۴۸ | فروردین ماه ۱۴۰۴





پیک نوروزی

بهانه‌ای برای تکرار کودکی

نونهال باغ برق! با کمک بزرگترها این پیک شادی را حل کن.

روز اول: شروع با برقی‌ترین‌های برق!

این وسط با مسائلی مثل اتصال کوتاه، اضافه‌بار، و البته اون جرقه‌های هیجان‌انگیز هم دست و پنجه نرم می‌کنن. بعضیا می‌گن که قدرتیا آدمای صبوری هستن، ولی واقعیت اینه که اون‌ها فقط (۸- الف: عادت کردن با تجهیزات بزرگ کار کنن | ب: بلد نیستن اعتراض کنن)!

و در نهایت، اگه به مهندسی قدرت علاقه داری، باید آماده باشی برای یه زندگی پر از (۹- الف: چالش‌های جذاب و حل معادلات پیچیده | ب: کارهای روزمره و عادی). پس اگه دیدی یکی با هیجان از «جریان اتصال کوتاه» حرف می‌زنه یا با شنیدن کلمه «ترانسفورماتور» لبخند می‌زنه، بدون که یه مهندس قدرت واقعی جلوت وایساده!

امپدانس داخلی و راندمانش | ب: اینکه چه رنگی بیشتر بهش میاد فکر کنه.

اما یکی از جذاب‌ترین بخش‌های مهندسی قدرت، کار با (۵- الف: ولتاژهای چند هزار ولتی | ب: باتری قلمی) است! اینجااست که تفاوت مهندسای قدرت با بقیه معلوم می‌شه. وقتی یکی از این مهندس‌ها با خیال راحت یه کلید فشار قوی رو می‌زنه، بقیه افراد حاضر معمولاً (۶- الف: چند قدم عقب‌تر می‌رن | ب: یه عکس یادگاری می‌گیرن)!

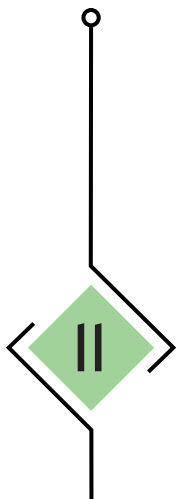
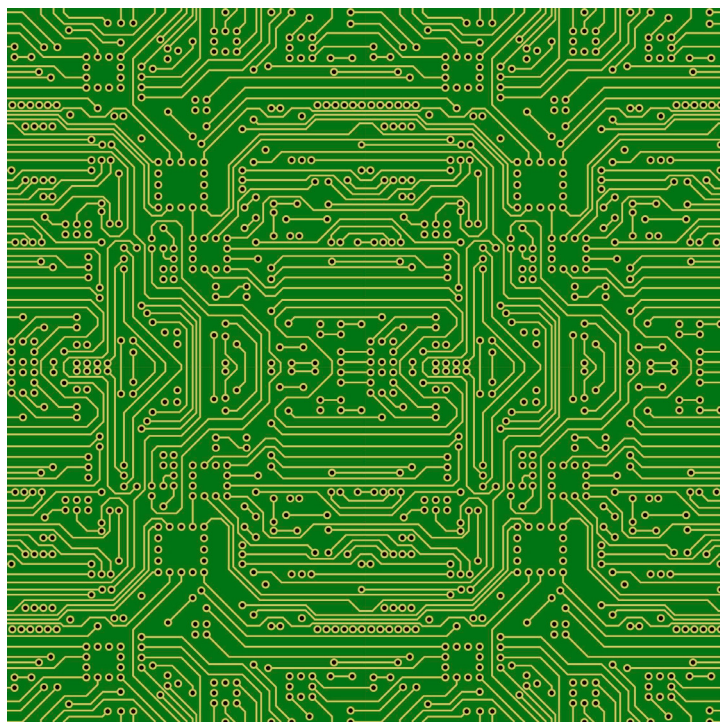
حالا برسیم به چالش‌های این گرایش. مهندسای قدرت باید بتونن برق رو از نیروگاه تا خونه‌های مردم برسونن، بدون اینکه (۷- الف: یه عالمه تلفات انرژی بدن | ب: از دوستاشون سیم سیار قرض بگیرن)! البته

اگه از اون دسته آدمایی هستی که برق رو فقط توی پرریز می‌بینی، باید بگم که دنیای قدرت خیلی فراتر از این چیزاست! مهندسای قدرت با (۱- الف: جریان‌های عظیم | ب: سیم‌های نازک) سر و کار دارن و اگه یه لحظه حواسشون پرت بشه، ممکنه به جای اینکه یه مدار ساده ببندن، (۲- الف: نصف شهر رو خاموش کنن | ب: یه LED بسوزونن)!

اصلاً وقتی یه مهندس قدرت وارد یه شهر جدید می‌شه، اولین چیزی که نظرش رو جلب می‌کنه (۳- الف: طراحی شبکه برق اون منطقه | ب: کافه‌های دنج برای استراحت) است! اون به دکل‌های انتقال برق مثل یه اثر هنری نگاه می‌کنه و اگه یه ترانسفورماتور ببینه، ممکنه برای چند دقیقه محو بشه و درباره (۴- الف:

روز دوم: بُردِ مُرد چه خبر؟

از بالاترین نقطه سمت راست برد زیر شروع کن و از پایین‌ترین نقطه سمت چپ آن خارج شو تا جریان را در مدار برقرار کنی!



روز سوم: فیزیک‌طوری

امروز قراره یک امتحان بدید! پاسخ‌هاتون رو برای ما بفرستید، چون جوایز نفیسی در انتظار بالاترین نمرات است. (ولی فراموش نکنید، لطفاً کپ نزنید!)

۱	۴	۷
۲	۵	جمع نمرات
۳	۶	



دانشگاه صنعتی شریف

شماره دانشجویی:	نام و نام خانوادگی:	شماره صندلی:
نام استاد:		

صفحه ۱ از ۴

شماره سوال:

امتحان آشنایی با گرایش فوتونیک و اپتیک

لطفاً پاسخ‌های خود را به صورت کامل و خوانا بنویسید.
استفاده از هرگونه ابزار الکترونیکی در امتحان آزاد است!

- ۱- میز اپتیک چیست؟ سه مورد از کاربردهای آن را نام ببرید.
- ۲- اتاق چه تعداد از اساتید این گرایش در ساختمان قدیم برق است؟
- ۳- فرض کنید شخصی با معدل ۱۹ در درس میدان‌ها و امواج نمره ۱۱.۱۲۵ کسب کرده باشد (الف) اندازه و جهت میدان الکتریکی در نوک انگشت اشاره دست راست او چقدر است؟ (ب) اندازه میدان مغناطیسی در این مکان چقدر است؟
- ۴- محبوب‌ترین درس دانشکده؟ (راهنمایی: این درس برای همین گرایش است)
- ۵- با استفاده از کلمات زیر بهترین جمله ممکن را بسازید.
(الکترومغناطیس - ماهی قرمز - معین مکیان - کیوت)

روز چهارم: هوش (غیر)مصنوعی

سطح ۱: آمار و احتمال

شرکت‌کننده مقداری پول پرداخت کند.

سؤال محمد از شما این است که چند ماگ پول باید برای ورودی در نظر گرفت تا یک دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف که هوش بالایی دارد، بازی را به‌صرفه بداند و در آن شرکت کند؟

بازی‌ای که او طراحی کرده است به این صورت است:

در ابتدا یک ماگ پول (واحد پول رسانی) بر روی میز است. شما هر بار یک سکه را پرتاب می‌کنید. اگر شیر بیاید، پول وسط دوبرابر می‌شود و اگر خط بیاید شما همان پول روی میز را برمی‌دارید و از بازی خارج می‌شوید. اما منطقاً برای جذاب‌شدن بازی، باید

یک روز عادی در دانشکده برق دانشگاه صنعتی شریف بود و دانشجویان سخت مشغول بازی‌کردن بودند! ناگهان محمد مختاری که همیشه به دنبال ایده‌ای برای سرگرم‌کردن دانشجویان است وارد لابی می‌شود. محمد با دیدن بازی‌کردن بچه‌ها ایده‌ای به ذهنش می‌رسد و برای تکمیلش از شما کمک می‌خواهد.

سطح ۲: سیستمی

می‌گویند که هزینه بایستی بین ۲ تا ۱۰۰ ماگ باشد. در نهایت دانشجوی الکی به هر دو دانشجو هزینه نوشته شده‌ای که کمتر باشد را پرداخت می‌کند و برای رعایت عدالت، به دانشجویی که هزینه کمتر را نوشته باشد ۲ ماگ بیشتر و به دانشجوی دیگر دو ماگ کمتر پرداخت می‌کند.

باتوجه‌به این که هر دو دانشجوی مخابراتی دانشجویان نخبه‌ای هستند، به نظرتان چه عددی را باید یادداشت کنند؟

الکی می‌خواهد برای قدردانی از زحمت هر دو دانشجو به آن‌ها هزینه سؤال را پرداخت کند. اما از جایی که تابه‌حال تبدیل فوریه ندیده بوده و هزینه حل آن را نمی‌داند، نمی‌داند که چقدر باید پرداخت کند و می‌ترسد که دو دانشجو از او سوءاستفاده کنند و هزینه بیشتری بگیرند. برای همین، دو دانشجو را جدا می‌کند و قبل از این که بتوانند با یکدیگر صحبت کنند به آن‌ها می‌گوید که قیمت مورد نظر خود را روی یک کاغذ بنویسند. اما باتوجه‌به این که پول زیادی ندارد، به آن‌ها

یکی از دانشجویان الکترونیک در محاسبه تبدیل فوریه سیگنال ورودی یکی از تقویت‌کننده‌های خود دچار مشکل شده است. دو دانشجوی مخابراتی که دانشجوی الکی هستند، برای زندگی سؤالات تبدیل فوریه دیگران را با دریافت یک هزینه حل می‌کنند!

حال دانشجو الکی سراغ این دو دانشجو رفته است و به آن‌ها گفته است که این سؤال را برای او حل کنند. هر دو موفق می‌شوند با راهی یکسان به جوابی یکسان و (از جایی که مخابراتی‌ها اشتباه نمی‌کنند!) درست برسند. دانشجو

سطح ۳: برقی مخابراتی

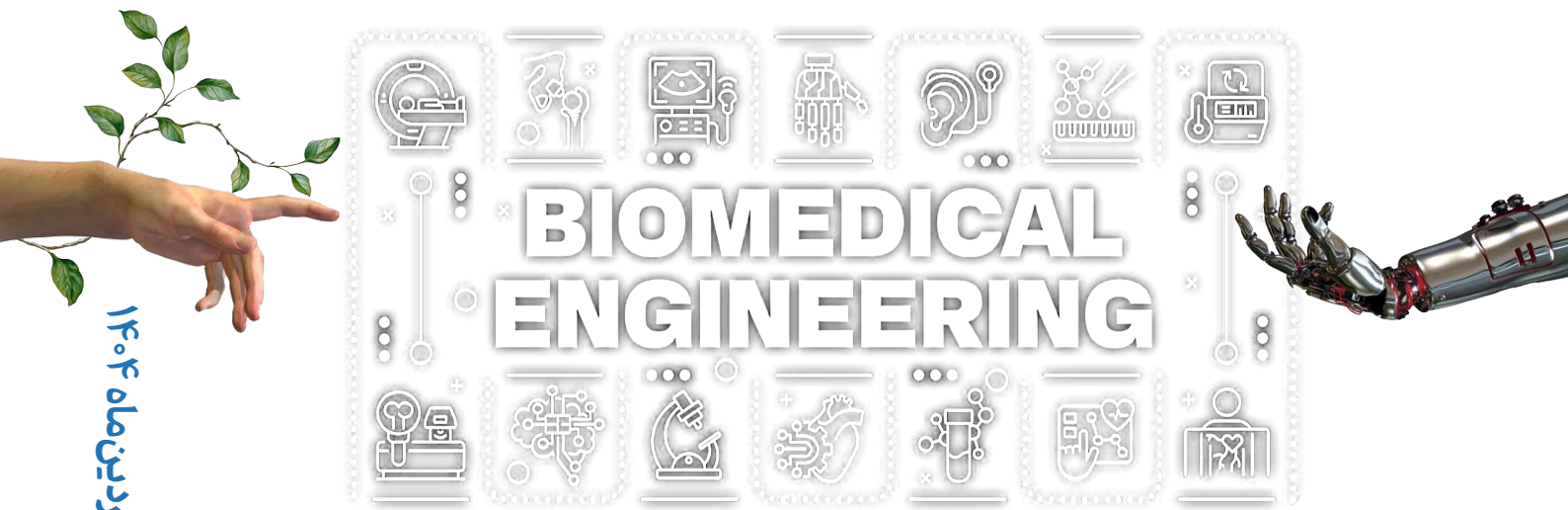
طرح نفر بعدی می‌رود. از جایی که همه افراد دانشجو دانشگاه صنعتی شریف هستند، از هوش کافی برخوردارند و هدف اول آن‌ها اخراج نشدن و هدف دومشان گرفتن بیشترین تعداد مقاومت است. به نظر شما بهترین استراتژی برای دانشجویان چیست؟

ابتدای لیست کلاس از دانشجو می‌خواهد تا طرح خود را برای تقسیم مقاومت‌ها ارائه دهد. سپس بین دانشجویان رأی‌گیری انجام می‌شود و اگر طرح دانشجو قبول شود (بزرگ‌تر مساوی نصف افراد رأی کسب کند) که به همان طریق تقسیم صورت می‌گیرد. در غیر این صورت، آن دانشجو از کلاس اخراج شده (:) و دکتر سراغ

مشکلی در آزمایشگاه دکتر طهرانی برای دانشجویان به وجود آمده است. دکتر طهرانی از آنها خواسته که تعداد زیادی مقاومت که به‌عنوان جایزه برای دانشجویان در نظر گرفته شده است بین خودشان تقسیم کنند. کلاس ۱۰۰ دانشجو دارد و دکتر طهرانی برای رعایت عدالت (!) به این صورت عمل می‌کند که از

روز پنجم: زیست مهندسی

شکل زیر رو رنگ‌آمیزی کن تا خانواده‌ت بهت افتخار کنند. بعدش برامون ارسال کن. به نفرات برتر جوایز ارزشمندی اهدا خواهد شد.

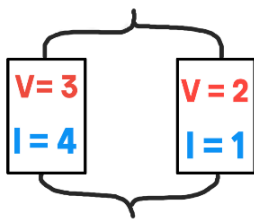


روز ششم: کنترلر کن!

محدود به مقدار کمتر می‌شوند. (به شکل روبرو توجه کنید) همچنین محدودیتی برای استفاده از واحدهای کنترلی نداریم، هر منبع ۲ واحد و هر واحد کنترلی ۱ واحد پول می‌ارزند و به‌عنوان یک مهندس شما باید هزینه را حداقل کنید.

در این بازی تلاش می‌کنیم تا با ترکیب منابع و واحدهای کنترلی، به ولتاژ، جریان و یا توان موردنظر برسیم، شما می‌توانید منابع را به‌صورت تکی یا حداکثر ۲ منبع را موازی یا سری کنید که در این صورت به ترتیب جریان و ولتاژ دو منبع جمع می‌شوند و ولتاژ و جریان متناسب با چینش شما

$$V = 2 \text{ \& } I = 5$$



مرحله ۳: کنترل صنعتی سنتی

$\times 0.5$ +2	$\times 2$ -1	$\times 1.5$ $\times 0.5$	-2 +3
هدف با استفاده از تنها ۲ واحد کنترلی به بیشترین توان ممکن برسید.			
V=5 I=1	V=4 I=2	V=3 I=3	V=2 I=4
V=1 I=5			

مرحله ۲: کنترل مدرن

+3 $\times 2$	$\times 2$ +4	$\times 1.5$ $\times 0.1$	+4 +3
هدف V=18 I=5			
V=5 I=1	V=4 I=3	V=2 I=4	

مرحله ۱: کنترل خطی

+3 $\times 2$	$\times 1.5$ +3	+4 -2
هدف V=9 I=5		
V=3 I=4	V=3 I=4	

دمپایی بزنیم پس کله‌اش! ولی همان دمپایی به‌جای خودش، جای هم به‌جای خودش. من یاد گرفتم که به‌جای جنگیدن با او، کنارش زندگی کنم. مثلاً وقتی وسط درس‌خواندن ناگهان حس می‌کنم از همه چیز عقبم و هیچ‌چیزی بلد نیستم، به استرسم لب‌خند می‌زنم و می‌گویم: «خوبه که هستی، حداقل نشون می‌دی که یه چیزی این وسط هنوز برام مهمه.» هر وقت حس کردی استرست دارد از کنترل خارج می‌شود، قبل از اینکه بخواهی با او بجنگی، بپرس: «تو این وسط چی داری به من می‌گی؟ چی برات مهمه؟» و

وقتی جوابش را پیدا کردی، تازه آن موقع می‌فهمی که چطور باید با استرس کنار بیایی. شاید لازم باشد بیشتر استراحت کنی، شاید هم باید برنامه‌ات را تغییر دهی. ولی چیزی که نباید فراموش کنی، این است که استرس همیشه هم بد نیست. آرامش مطلق شاید یک خیال باشد؛ سرابی که اگر هم وجود داشته باشد، از ما انسان‌های همیشه در جستجو فاصله دارد. چه اشکالی دارد اگر بپذیریم همین ناآرامی‌ها و همین تکاپوها هستند که به زندگی‌مان معنا می‌دهند؟ استرس، صدایی است که مدام

یادآورمان می‌شود چه چیزهایی برایمان اهمیت دارد. هراس از شکست، نگرانی از نرسیدن، اضطراب از دست‌دادن... همه این‌ها ریشه در اهمیت‌دادن دارند. یک یادآور کوچک که می‌گوید **ما زنده‌ایم، در جستجو هستیم و هنوز برای چیزهایی ارزشمند، تلاش می‌کنیم.** حالا به او فرصت بده. بگذار از آن نقش همیشگی هیولا دربیاید و کمی هم در نقش یک دوست خوب فروبرود. شاید دیدی اصلاً رفیق جانت شد که بدون وجودش نمی‌توانی همان قدر پرانرژی و پر انگیزه باشی.

برق سه فاز

یوتیوب، سریال، پادکست

زهره شاه‌حسینی

ورودی ۱۴۰۲



امیرمهدی صدرزاده

ورودی ۱۴۰۴



معرفی کانال یوتیوب

اگر دلت می‌خواهد برای چند دقیقه از دنیای روزمره فاصله بگیری و با مرور خاطرات کودکی و لحظات شاد، لب‌خند روی لب‌ت بیاوری، کانال AnimationArt را از دست نده. این کانال یوتیوب با بیش از ۸۵ هزار دنبال‌کننده، محتوای جذاب و متنوعی در زمینه انیمیشن ارائه می‌دهد. با دعوت از دوبلورهای مختلف و به‌اشتراک‌گذاری بهترین و به‌یادماندنی‌ترین سکانس‌های فیلم‌ها و سریال‌های محبوب، AnimationArt لحظات احساسی و پر از هیجان را برای تماشاگران‌ش رقم می‌زند.



معرفی سریال

سریال «Suits» یا همان «کت‌شلواری‌ها»، یک درام حقوقی آمریکایی است که از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹ در ۹ فصل پخش شد. این سریال داستان جوانی بسیار باهوش را روایت می‌کند که به طور اتفاقی وارد یک شرکت حقوقی بزرگ می‌شود و بدون داشتن مدرک وکالت (!) زیر نظر هاروی اسپیکتر، یکی از بهترین وکلای نیویورک، شروع به کار می‌کند. «Suits» در عین جذابیت و هیجان‌انگیز بودن پرونده‌های پیچیده‌اش، داستانی گیرا و پر از فراز و فرودهای احساسی را ارائه می‌دهد که تماشاگر را تا لحظه آخر با خود همراه می‌کند.

همچنین اسپین‌آفی از این سریال تحت عنوان «Suits LA» در سال ۲۰۲۵ آغاز شد و همچنان در حال پخش است. این سریال، داستانی جدید را در شهر لس آنجلس دنبال می‌کند.



معرفی پادکست

کتاب صوتی مدیر مدرسه اثر جلال آل احمد، با صدای علی تاجمیر، داستانی انتقادی درباره معلمی است که پس از خستگی از تدریس، مدیریت یک مدرسه را می‌پذیرد. او در مواجهه با مشکلات مختلف همچون فساد اداری، بی‌نظمی و ناکارآمدی سیستم آموزشی، تلاش می‌کند شرایط را تغییر دهد. این کتاب با لحن طنزآمیز و روایتی ساده، نقدی بر وضعیت آموزشی و اجتماعی ایران در دهه‌های میانه قرن بیستم ارائه می‌دهد.

